



آذری، کرد، لر، بلوچ، عرب زبان، فارس زبان و...

همه و همه، برابر، برادر و ایرانی، مستقیم

افغانستان چگونه شکل گرفت؟



عزیز آریانفر:

نویسنده ی شانزده اثر در زمینه ی تاریخ افغانستان و ایران، زاده ی سال ۱۳۳۸ در شهر مزار شریف

روشن است گستره ی کشوری که اکنون به نام افغانستان یاد می شود، در درازای تاریخ، همواره پاره ای از بخش خاوری فلات بزرگ و پهناور ایران، یعنی «ایرانستان» [ایران بزرگ] بوده است که با کشورهای آسیای میانه، پاکستان و ایران کنونی، تاریخ مشترک دارد.

در گذشته ی تاریخی، نام «افغانستان» صرف چنان یک منطقه (نه یک کشور)، پیشینه داشته و برای گستره ی پشتون نشینی که اکنون بیرون از نوار مرزی کشور ما در پاکستان قرار دارد، اطلاق می گردیده است.

طرفه این که شهرهای بیشتر پشتون نشینی چون قندهار، غزنی، گردیز، جلال آباد و حتی پیشاور (پورشاپور) در آغاز بیشتر تاجیک نشین بوده اند که با گذشت زمان پشتون نشین گردیده اند.

کتاب «حدود العالم» که مؤلف آن تا به امروز گمنام مانده است، نخستین اثری است که در آن از قومی به نام «افغان» (پشتون) و گستره ی زیستبوم افغان ها (پشتون ها) نام برده شده است. این کتاب که در حول و حوش سال ۹۲۸ میلادی به نگارش درآمده است، (۱) جای زندگی افغان ها را در «ساوول» در هندوستان، در یک دهکده کسب با آب و هوای خوشگوار و زیبا که بر فراز کوهی قرار دارد، خوانده است.

«تاریخ میمنه» در ضمن جنگ های محمود، از افغانان و محل سکونت آن ها در اطراف کوه های سلیمان در هند خبر می دهد. بیرونی در سال های ۱۰۳۰ در کتاب خود به نام «تحقیق مالهند» می نویسد که در کوه های مرز غربی هند تاوادی سند قبایل مختلف افغان زندگی می کنند و ساوول شاخه ی غربی آن است. موقعیت این گستره همچنین در «روضه الصفا» ی محمد بن خاوند شاه بلخی (۲) یاد شده است.

همچنین در تابلوی موزاییک نقاشی شده الکساندر مقدونی (مکدونی) که هنگام کاوش های ویرانه های پومپی یافت شد، لحظه ی یورش اسکندر بر سپاهیان داریوش سوم در گوگامیل دیده می شود. در این نبرد، سواره نظام افغانی (پشتونی)

مجهز با سلاح های سنگین در راست سپاه ایران در رکاب داریوش، پادشاه خود می جنگیدند.

شاید این یکی از نخستین یادآوری ها از این قوم در جهان خارج باشد. این تابلو نشان می دهد که پشتون ها در آن برهه زیر فرمان داریوش سوم و سرزمین شان جزو امپراتوری پارسی هخامنشیان بوده است. با این همه، روشن نیست که پشتون ها در این تابلو به چه نامی یاد شده اند.

در شاهنامه ی فردوسی، سرزمین و گستره ی افغان ها در داستان «سرگذشت رستم با کک کوهزاد» که کک کوهزاد، شاه و سردار آن ها خوانده شده است، بیرون از حوزه ی سیستان (زابل، قندهار و بُست) است که سه روزه راه از زابل دور است.

با گذشت زمان، نام افغانستان رفته رفته، بیشتر بر گستره ی پیرامون کوه های سلیمان اطلاق می گردیده است، در کتاب «یادداشت هایی در باره ی افغانستان و بلوچستان» هنری جورج راورتی (۳) در صفحات ۳۲۹-۳۳۰ حدود افغانستان اصلی شرح داده شده است:

«این رشته کوه های بزرگ (سلیمان) که در میان قندهار و دیره جات قرار دارد، درازی آن از دره ی خیبر و جلال آباد در شمال تا سیوی و دادر در جنوب حدود ۳۰۰ کروه بوده، و پهنای آن نزدیک به ۱۰۰ کروه می باشد.

در این گستره که سرزمین پهناوری را دربر می گیرد، دره ها و جلگه های بی شماری هست. در همین جاو به ویژه در همسایگی و پیرامون کاسی غر، یا شیوال بود که قبایل افغان مطابق به روایات شان نخست جاگزین گردیده و سپس به همه جهات گسترش یافتند. همین محدوده ی یاد شده، «افغانستان اصلی» است. نام اصلی منطقه ی افغان از نقطه ای به نام تیراه و کاسی غرایجاد شده است، جایی که زیارت حضرت سلیمان قرار دارد. کوه ها بسیار بلند بوده و پیوسته پوشیده از برف است.

در مسیرهای همسایه ی آن به سوی باختر، جنوب و خاور و نزدیک به ساحات پوششگ، شال، سیوی، و دیره جات آب بسیار کمباب، کشاورزی کم رنگ و باشتگان آن کم می باشد.»

مؤلف تذکره الملوک (۴) به طور دقیق می گوید که «افغانستان از کاسی غر تا مرزهای ولایت قندهار وسعت دارد. طوری که در تشکیلات سلطنت صفویه

قرار داشت.» «واژه ی افغانستان چنان نام یکی از استان های مربوط آل کرت هرات پیشینه ی نزدیک به هفتصد ساله دارد و بار نخست در «تاریخنامه ی هرات» تألیف «سیف هروی» به گستره ی پیرامون کوه های سلیمان به کار رفته است. در این اثر چند بار نام افغانستان به کار رفته است. این کشور در میانه های سده نوزدهم در سیمای یک دولت در چهارچوب مرزهای کنونی و با نام امروزی «افغانستان» از میان پارچه های برجا مانده از امپراتوری درانی سر برآورده است.

امپراتوری درانی به نوبه ی خود، پس از فروپاشی امپراتوری بزرگ نادرشاه افشار به دو بخش خاوری و باختری از سوی احمد شاه درانی به میان آمده بود.

این گونه، افغانستان در سیمای امروزی و در چهارچوب مرزهای بین المللی کنونی، یک کشور نواست که در واقع در آخرین روزهای امارت دوست محمد خان و با آغاز امارت امیر شیرعلی خان، با پیوندیابی سردار نشین های کابل، قندهار و هرات با کارگردانی انگلیسی ها و پشتیبانی آن ها از امیر دوست محمد خان در دوره ی دوم امارت او بنا به اقتضای وقت، منافع امپراتوری بریتانیای کبیر و روسیه تزاری چونان یک منطقه ی حایل در میان منصرفات آسیایی این دو امپراتوری ظهور نمود.

در دوره ی امارت امیر عبدالرحمان خان با اعضای کنوانسیون کابل که به «معاهده ی دیورند» شهرت یافته است، و نیز تثبیت مرزهای آن با کشور پارس (ایران) در باختر از سوی انگلیسی ها و مرزهای شمال آن با روسیه ی تزاری در نتیجه ی توافقات روسیه ی تزاری و انگلیس، تسجیل گردید. پیدا است، همین گونه، امپراتوری درانی را که پس از فریاشی امپراتوری نادر افشار به دو بخش خاوری و باختری، پدید آمد، نیز نمی توان «افغانستان» خواند.

در واقع، مرزهای امپراتوری درانی بیشتر با مرزهای خراسان تاریخی (هر چند هم نه به گونه ی کامل) همخوانی داشت. در سال ۱۸۰۱، هنگامی که فتحعلی شاه قاجار با انگلیسی ها نخستین قرارداد سیاسی را امضاء کرد، و قرار شد فتحعلی شاه به محمود و وزیر فتح خان کمک کند تا زمانشاه را از تخت کابل کنار بزنند، زمانشاه که تا آن دم با شاه قاجار از زبان زور سخن می گفت، ناگهانی متوجه شد که در لبه ی پرتگاه تباهی قرار گرفته است.

از همین رو، طره باز خان را برای گفتگو به تهران فرستاد. در کتاب «ناسخ التواریخ» در این زمینه چنین آمده است: «از طرف دیگر، طره بازخان افغان نزد شاه زمان برسد، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاده که شهریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شهریار به خراسان موجب آشفته گی و پریشانی امصار و بلدان است. اگر سفر خراسان به دیگر وقت افتد، از اشفاق شاهانه بعید نباشد.»

فتحعلی شاه نیز در پاسخ او مکتوبی کرد

که ما را از طلب ملک موروثی و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد از زبان شمشیر جواب خواهد گرفت. به گونه ای که دیده می شود، کشور زمانشاه درانی نام دیگری جز خراسان نداشته است. در غیر آن، اگر افغانستان خوانده می شد، باید هم طره باز خان و هم فتحعلی شاه آن را «افغانستان» می خواندند.

از سوی دیگر، پس از فروپاشی امپراتوری درانی با برافتادن زمانشاه ابدالی، سرزمین های برجا مانده از این امپراتوری، به چند «خان نشین» و «سردار نشین» و «میر نشین» تقسیم گردید که در ادبیات سیاسی جهان بیشتر به نام «سردار نشین های افغانی» شناخته می شوند.

«افغانستان» همچون نام یک منطقه در تاریخ معاصر، برای نخستین بار به سال ۱۷۹۸ از سوی انگلیسی ها در اثری که ک. فورستر نوشته بود، به کار رفته است.

پروفیسور یوری گانکوفسکی فقید درص ۱۳ کتاب گرانسنگ «امپراتوری درانی» خود که به سال ۱۹۵۸ از سوی انتشارات «ادبیات خاور» مسکو به چاپ رسیده و در افغانستان از سوی اکادمی علوم به پشتو هم ترجمه شده است، از این اثر نام برده است.

پیش از این، کلمه «افغانستان» در ادبیات اروپایی به چشم نمی خورد. پسان تر، به گونه ای که روانشاد محمود محمود در صفحات ۳۳ و ۳۴ از کتاب وزن «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» آورده است، در متن پارسی قرارداد سیاسی ای که سر جان ملکم در ماه ژانویه ی ۱۸۰۱ با دولت فتحعلی شاه قاجار به امضا رساند، در ماده های دوم، سوم و چهارم کلمه ی «پادشاه افغانستان» برای دولت زمانشاه درانی به کار رفته است. در ظاهر، این نخستین سندی به زبان پارسی است که نام «افغانستان» برای امپراتوری درانی در دوره ی زمانشاه به زبان پارسی به کار برده شده است.

روانشاد غبار این متن قرارداد را به نقل از روانشاد محمود محمود در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» آوردند و در کشور چنین پذیرفته شد که کلمه ی افغانستان برای نخستین بار در ۱۸۰۱ در قرارداد میان ایران و انگلیس برای امپراتوری درانی به کار رفته است.

روانشاد فرهنگ نیز در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» چنین چیزی را تایید می نماید.

سوگمندها، روانشاد محمود محمود متن انگلیسی قرارداد را در کتاب خود نیاورده اند تا دیده بشود که در متن انگلیسی نیز کلمه ی افغانستان به کار برده نشده است.

همچنین روشن نیست که ایشان متن اصلی قرارداد را به زبان پارسی از بایگانی های دولتی ایران برگرفته اند یا اینکه آن را از انگلیسی ترجمه کرده اند؟ از همین رو، مادامی که متن اصلی قرارداد به زبان پارسی دیده نشود، نمی توان

به ضرس قاطع در مورد آن چیزی گفت. شاید متن اصلی پارسی این قرارداد در آثار ایرانی بازنات یافته باشد. مگر، چنین بر می آید که تا اکنون کسی از پژوهشگران افغانستانی چنین سندی را ندیده باشد. دست کم بنده تا اکنون به آن بر نخورده ام.

در بایگانی وزارت خارجه ایران هم این سند موجود نیست.

به سال ۱۹۹۶ در سفری که همراه با استاد ناظمی به لندن داشتم، چاشتی همراه با روان شاد استاد بیرنگ کوهدامنی مهمان روان شاد استاد جاوید در خانه شان بودیم. سخن از این در میان آمد که برای نخستین بار نام افغانستان برای کشور ما در کدام زمان و در کجا به کار رفته بود. استاد بیرنگ گفت که در قرارداد معروف ۱۸۰۱ میان ایران و انگلیس.

استاد جاوید فرمودند که «من متن اصلی قرارداد را

به زبان انگلیسی در کتابخانه ی لندن دیده ام. **در قرارداد به زبان انگلیسی کلمات «شاه درانی» و «سرزمین افغان ها» (کشور افغان ها) به کار رفته است.**

چنین بر می آید که در متن پارسی قرارداد در ظاهر مترجم ایرانی یا هندی یا به اشتباه یا بر سبیل عادت معمول ایرانی ها که هر سرزمینی را با پسوند «...ستان» یاد می کنند، کلمه ی «افغانستان» را به کار برده است.

و یا هم خود روانشاد محمود محمود جای شاه درانی، شاه افغانستان را به کار برده است. به باور من، نخستین بار کلمه ی افغانستان به عنوان نام کشور ما در ضمیمه ی قرارداد ۱۸۳۸ به کار رفته است.»

همین گونه، در ص ۱۰۵ کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» در قرن نوزدهم میلادی، می بینیم که در بند هفتم معاهده یی که میان سر هار فورد جونس از سوی دولت انگلستان و میرزا محمد شفیع، صدر اعظم و حاجی حسین خان از سوی دولت ایران به تاریخ ۱۲ ماه مارچ ۱۸۰۹ در تهران منعقد شده بود، **در متن پارسی کلمه ی «افغانستان» آمده است که در متن انگلیسی چنانچه کفیتیم «افغان ها» آمده است** که باز هم چنین بر می آید که روانشاد محمود محمود آن را از انگلیسی ترجمه نموده باشند.

همین گونه در ص ۱۲۱ و ص ۱۲۲ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس آمده است:

«...دولت انگلستان به نمایندگی الفستنن قرارداد بر ضد مملکت ایران و فرانسه، با افغانستان منعقد کند و عهدنامه ای با پادشاه کابل در تاریخ ۱۷ ماه جون ۱۸۰۹ منعقد نمود که خلاصه آن از این قرار است...»

در این سند که روانشاد محمود محمود

از زبان انگلیسی ترجمه نموده اند، سه بار نام «افغانستان» آمده است. مگر در اصل قرارداد که در ص ۷۷ سراج التواریخ آمده است و روانشاد دکتر محمود افشار یزدی نیز آن را در صفحات ۶۴-۶۷ جلد دوم «افغان نامه» آورده است، نامی از افغانستان دیده نمی شود و در عوض

کشوری به کار خواهم برد که هم اکنون حدود آن را شرح داده ام.»

جالب این است که آن چه الفستنن به عنوان حدود کشور پیچیده افغان ها شرح داده است (نگاه شود به ص ۱۰۴ همان اثر)، شامل شمال افغانستان اکنونی و باختر آن نمی گردد. او در ص ۱۵۸ می نگارد: «آنان [افغان ها] نام عمومی برای کشور



پادشاه در ذران، پادشاه سپهر بارگاه کابل و پادشاه ممدوح آمده است.

چنین بر می آید که روانشاد محمود محمود برای آسانی کار خوانندگان و جلوگیری از دادن توضیحات بیشتر ترجیح داده باشند، «پادشاه افغانستان» بیاورند و یا شاید هم در کتاب انگلیسی نوشته ی سر جان ویلیام کی که محمود محمود از آن بهره گرفته بود، چنین کاری شده باشد.

در صفحات ۱۳۵-۱۳۷ همین کتاب، در عهدنامه ای که به تاریخ ۱۴ مارچ ۱۸۱۲ سر گور اوزلی با پارس به امضاء رساند، در ماده ی پنجم «طایفه افغانه» آمده است.

در حالی که در ماده ی ششم در ص ۱۳۸ تنها کلمه ی «افغان» ذکر شده است. همین گونه در صفحات ۱۹۸-۲۰۲ در سواد صورت عهد نامه ای که به نمایندگی مستر موریر و مستر هنری الیس در ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ با دولت ایران بسته شده و برنگار شده است. در فصل هشتم با «طایفه ی افغانه» و در فصل نهم آن با کلمه ی «افغان» بر می خوریم. الفستنن در کتاب «گزارش سلطنت کابل» که به از سوی آقای فکرت به زبان پارسی برگردان و به سال ۱۳۷۶ در ایران چاپ شده است در ص. ۱۰۴ می نگارد:

«افغان ها نام عمومی برای کشورشان ندارند. اما «افغانستان» که محتملاً نخست در ایران به کار برده شده، مگر در کتاب ها آمده است و اگر به کار رود، برای مردم آن سرزمین نا آشنا نیست، بنا بر این، من این نام را برای

خویش ندارند؛ ولی گاهی نام افغانستان را به کار می برند. دکتر لیدن نام پشتونخواه را یاد کرده، ولی من هرگز کاربرد آن را در جایی ندیده ام.

گاهی هم کلمه ی «سرحد» یاد شده است، اما این نام بر جلگه های شرق کوه های سلیمان اطلاق نمی شود. این کلمه در واقع چیزی جز «سرحد» (۴) فارسی نیست.

«تاریخ مینبی» در ضمن جنگ های محمود، از افغانان (پشتون ها) و محل سکونت آن ها در اطراف کوه های سلیمان در هند خبر می دهد. بیورنی در سال های ۱۰۳۰ در کتاب خود به نام «تحقیق ماللیند» می نویسد که در کوه های مرز غربی هند تا وادی سند قبایل مختلف افغان زندگی می کنند.

با توجه به این که نام افغانستان چونان نام رسمی کشور تا نیمه های سده ی نوزدهم در اسناد رسمی بازتاب نیافته بود و مردم نیز با آن آشنا نبودند، همین روهم کاربرد نداشت.

با بررسی اسناد و مدارک دست داشته می توان گفت که کلمه ی افغانستان برای نخستین بار در سخنرانی ای که مک ناتن در مراسم تاج پوشی شاه شجاع درانی در قندهار پس از افتادن این شهر به دست نیروهای انگلیسی در ۱۸۳۸ ایراد کرد، یاد شد و متن این سخنرانی در اسناد انگلیسی پیوست معاهده ی لاهور (که میان انگلیسی ها و

رنجیت سینگ به تاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ به امضاء رسیده بود. شاه شجاع نیز آن را امضاء کرده بود) ضم گردیده است. باید توجه داشت که در آن هنگام پیشاور و مضافات آن که از سوی رنجیت سینگ (همپیمان انگلیس) اشغال شده بود، با توجه به استراتژی انگلیس در آن برهه نمی توانست جزو «افغانستان» در تعریف مک ناتن به شمار رود.

همچنین کشور هرات در آن برهه باز هم با توجه به سیاست های وقت انگلیس بیرون از افغانستانی بود که الفستنن در نظر داشته بود. همین گونه مناطق شمال هندوکش که در ادبیات سیاسی جهان در آن برهه به نام ترکستان جنوبی یاد می گردید، نمی توانست شامل افغانستانی که مک ناتن مدنظر داشت، بوده باشد.

این افغانستان تنها شامل گستره ای از قندهار تا غزنی و کابل و جلال آباد و پروان و کوهستان می گردید.

تا جایی که بنده کاوش نموده ام، ظاهر آن نخستین باری که در آثار انگلیسی زبان، کلمه ی افغانستان چونان نام بخش هایی از سرزمین ما به کار برده شده است، تاریخ ۲۵ اگوست ۱۸۳۲ بوده است.

در ص ۳۲۴ جلد یکم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس چنین می خوانیم: «در ۲۵ اوت ۱۸۳۲ روزنامه موسوم به گارت بمبئی چنین می نگارد:

«...عباس میرزا حکم کرده سی هزار قشون ایران به طرف هرات و افغانستان حرکت نمایند و این مقدمه ی حمله به هندوستان می باشد که به کمک دولت روس به عمل خواهد آمد...»

در مراسلات دیپلماتیک ایران با انگلیسی ها، کار برد این نام در اواخر نیمه ی نخست سده ی نوزدهم، هرچند هم در معانی گوناگون معمول بوده است. برای نمونه، در نامه ای که میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه ی ایران به تاریخ ۱۹ ذیقعد ۱۲۴۸ عنوانی وزیر مختار انگلیس نوشته است (در صفحات ۹-۱۰ کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان، جلد اول، چاپ وزارت خارجه ایران، ۱۳۷۴) چنین می خوانیم:

«... به غیر از سمت قندهار و کابل و هرات و طرف افغانستان به هر طرف که بخواهید بروند، مختار باشند و مطلق العنان خواهند بود خواه به ولایت ایران بیایند یا سایر جاهای دیگر که دخل قندهار نداشته باشد.»

چنانی که از این نامه بر می آید، منظور از «افغانستان» گستره ی پشتون نشین مرزی (اکنون میان کشور ما و پاکستان) است که هرات، کابل و قندهار بیرون از آن دانسته شده است.

در همین کتاب در صفحات ۱-۲ در نامه ای که الکساندر برنس به سال ۱۲۴۳ در باب کابل نوشته است، می خوانیم:



اگر کتاب «سیاحت اسکندر برنس» را پیدا کنید، در آن جا خواهید دید، نوشته است که:

«...دوستی ایران از برای ما بی فایده است و این همه خرجی که کرده و می کنیم بیهوده. اگر دولت ما دوست محمد سردار کابل را تقویت نماید، خرجش کمتر خواهد شد و نفعش بیشتر.

ما خواستیم ملک قدیم خود را تصرف نماییم. شما هنوز در اردو تشریف داشتید و دیدید که از کابل و قندهار فرستاده ها رسید و عریضه ها آوردند که ما نوکر قدیم شما هستیم...»

در این سند از حدود افغانستان نام برده شده که منظور از همه ی سردار نشین های افغانی بوده است.

در این حال، الکساندر برنس، دوست محمد خان را «سردار کابل» خوانده است.

درص ۱۸۴ این کتاب در نامه ای که «شیل»، نایب وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر خارجه ی ایران به تاریخ سوم رمضان ۱۲۵۴ نوشته است، می خوانیم: «...هرگاه قطعه زمینی از خاک افغانستان را از حکم سرکار اعلیحضرت شهر یاری به تصرف نگه دارند...»

در نامه ای که در ذیقعدہ ی ۱۲۶۶ ناصرالدین شاه قاجار به دوست محمد خان نوشته و در ص ۲۳۶ همین کتاب آمده است، او را امیر کابل خطاب نموده است. امیر دوست محمد خان در نامه ای که در سال ۱۸۳۶ به تزار روسیه نوشته است، کشور خود را «مملکت افغان» خوانده است.

و اما امیر شیرعلی خان، نخستین فرمانروایی بوده است که در نامه ی تاریخی پنج شنبه، ۱۲ شهر شوال ۱۲۹۰ (یا ۱۲۹۵) خود به تزار روسیه، کشور خود را چند بار «افغانستان» خوانده است. پیش از او کسی از امیران کشور ما را در چهارچوب مرزهای کنونی «افغانستان» نخوانده بود.

از این نامه چنین بر می آید که دیگر در

برای مشغول ساختن و منظم نمودن این چنین گروه عظیم، قشون من منحصر شده است به بیست هزار سوار جرار و رشید و خوب و ده هزار پیاده و پنجاه عراده توپ... تا حال مغلوب آن طائفه بی دین نشده ام...

شهر قندهار که اشرف بلاد است و شهر کابل که پایتخت افغانستان است و بلاد و نواحی که با خراسان هم سرحد هستند، و همچنین مملکت خراسان و مضافات ولایات مفصله فوق کلا جزو ممالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد و نباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی نصیب بمانند...»

همین امیر دوست محمد خان در نامه ای که شاید به سال ۱۲۵۳ به حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ایران نوشته است که در صفحات ۲۲۷-۲۲۸ کتاب «ایران و افغانستان» نوشته ی بهمنی قاجار، چاپ وزارت خارجه ایران، ۱۳۸۶ آمده است.

از این نامه بر می آید که هنگام نگارش نامه، افغانستان بیرون از سلطنت کابل و پشاور بوده است.

زیرا در آن هنگام پشاور زیر سیطره سیک ها بوده است.

شایان یادآوری است که **شهر پشاور در گذشته ی تاریخی یک شهر پشتون نشین نبوده است. این شهر پشان ها به تصرف پشتون ها درآمده است.**

در کتاب «گزیده ی اسناد سیاسی ایران و افغانستان» در ص ۱۲۰ در نامه ای که وزیر خارجه ی ایران به تاریخ ۲۷ جمادی الاولی ۱۲۵۴ با عنوان میرزا جعفر خان، فرستاده ی ایران به عثمانی نگاشته، آمده است:

«خواستند حدود افغانستان که از قدیم ملک دولت علیه بوده است [را] از ما منحرف و سردارهای این ملک را با هم متفق کنند تا مابین ما و هند سدی بسازند.»

بار از افغانستان نام برده است. آن هم با تعبیر گوناگون. برای مثال، او در یک جا کابل را پایتخت افغانستان خوانده است. با این که منظور او از «افغانستان» روشن است گستره ی زیر فرمانروایی خودش بوده است که در آن برهه شامل قندهار و هرات و بخش های دیگری مانند ترکستان، بدخشان و... نمی گردیده است.

در صفحات ۲۱۲-۲۱۳ کتاب «افغانستان ایران» نوشته ی دکتر یوسف حقیقی، ۱۳۸۳، ایرن، گوشه ای از نامه ی امیر دوست محمد خان آورده شده است که متن کامل آن در کتاب امیر کبیر و ایران (تهران، خوارزمی، ۱۳۴۸، ص. ۶۳۲) آمده است.

آقای پیروز مجتهد زاده در باره ی این نامه در کتاب «امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران» می نویسد که این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد.

«...محمد حسین خان، (۵) دومین سفیر دوست محمد خان به دربار ایران در ۱۸۳۸ به تهران رسید و نامه ی دوست محمد خان را از نظر شاه ایران گذرانید. او در نامه خود نوشته بود:

«از آن جا که از اوقات قدیم بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک بنیان اعلی حضرت شاهنشاهی بوده اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمی انگاشته، چنان داشته ایم که این ولایت [کابل و مضافات آن] هم تعلق به مملکت ایران دارد...»

سبب عریضه نگاری در این وقت، که اعلیحضرت قوی شوکت پادشاه اسلام است، در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طایفه ی شقاوت نژاد سیک است، اگر چه چهارصد هزار خانوار از افغان و از طوائف حول وحوش و همسایه ها، آثار و علامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی اند، و لیک به جهت عدم قدرت و توانایی من از

«... از جمله چهار مملکتی که افغانستان از آن ها ترکیب یافته است، یک حصه تابع پنجاب است [منظور از پیشاور است] - و سه حصه دیگر آن تابع ایران [منظور از کابل، قندهار و هرات است] و نیز فهمیده ایم که رییس کابل مردی است دانشمند و دوراندیش و در وفات «رنجید» [رنجیت سینگ] قادر خواهد بود که در همه این مملکت تسلط کلی پیدا کند و...»

از این نامه چنین دانسته می شود که در تاریخ نگارش آن، پیشاور و سرزمین های مربوط آن تابع پنجاب و کشور کابل (که بخش بزرگی از مناطق مرکزی و شمالی افغانستان اکنونی را در بر می گرفته است) و قندهار و هرات با توابع آن، تابع ایران قاجاری بوده است.

در صفحات ۷۲-۷۳ همین کتاب در نامه ای که الیت دارسی تاد، وزیر مختار انگلیس به تاریخ ۲۴ اپریل ۱۸۳۸ به وزیر خارجه ی ایران نوشته است

چنین می خوانیم: «...بنا بر این مدام که محب به صدق و راستی اظهار سازد که در سنوات سابق امنای دولت بهیه انگلیس با پادشاهان سلف افغانستان عهدی دوستانه نبسته و شرطی مجبانه کرده اند...»

به گونه ای که دیده می شود، در این هنگام دیگر کاربرد نام افغانستان برای مجموعه ی سردار نشین های افغانی در یادداشت های دیپلماتیک انگلیسی ها جا افتاده بود. جالب این است که در اسناد این کتاب سرداران افغانی اعم از مهر دل خان، کهندل خان و... هیچ کدام در نامه های شان از افغانستان نامی نمی برند و این گواه بر آن است که این نام کاربرد چندانی نداشته است.

تنها یک بار کهندل خان، آن هم در نامه ی ۱۲۶۹ خود عنوانی ناصر الدین شاه قاجار از «شش جهت افغانستان» یاد کرده است. روشن است در آن هنگام، دیگر نام افغانستان جا افتاده بود. تنها در نامه هایی که امیر دوست محمد خان به دربار ایران نوشته است، دو، سه

دوره ی امیر شیر علی خان افغانستان نام رسمی کشور ما گردیده بود. (نگاه شود به کارگون: سیر تاریخی ریخت یابی سیمای روسیه در افغانستان). در آثار روسی نیز چنین نامی تا میانه های سده ی نوزدهم دیده نمی شود. در برخی از مراسلات دیپلماتیک میان ایران و انگلیس در اواخر نیمه نخست سده ی نوزدهم نیز کلمه ی افغانستان به چشم نمی خورد.

تا جایی که من در آثار روسی مطالعه کرده ام، شاید نخستین سندی که در آن کلمه ی افغانستان در معنای همی سرتار نشین ها و میر نشین های افغانی یاد شده باشد، در بایگانی مرکزی دولتی تاریخ در پتربورگ، بنیاد دفتری ویژه وزارت دارایی، بخش محرمانه ی OR، پرونده ی ۳/۳، فهرست ۲۱ باشد که پروفیسور میخائیل ولودارسکی در باره ی آن در ص ۳۵ کتاب «شوروی ها و همسایه های جنوبی شان ایران و افغانستان»، ترجمه ی آریانفر، مطالبی نوشته است.

در ص ۳۴۱ جلد یکم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، در مراسله ی رسمی از طرف ویسکونت پالمراستون به مستر بلای سفیر دولت انگلیس مقیم سن پترزبورگ تاریخی پنجم سپتامبر ۱۸۳۴ آمده است:

«با اعتراف به وصول مراسله ی مورخه ی ششم اگوست شما راجع به امور ایران و افغانستان لازم می باشد به شما دستور بدهم که یک موقع مناسب به دست آورده به دولت امپراتوری روسیه رضایت دولت اعلیحضرت پادشاهی انگلستان را به تصمیمی که شاهنشاه ایران برای تعیین محمد میرزا به مقام ولیعهدی مملکت ایران گرفته است خاطر نشان کنید.»

پس از آن که سبک ها، پیشاور و دیگر زمین های پشتون نشین را گرفتند، انگلیسی ها بر آن شدند، تا این سرزمین را همراه با سرزمین های بلوچ نشین به متصرفات هندی خود پیوست نمایند. از این رو، نام «افغانستان» را برای کشوری نوی که میان متصرفات هندی خود، ایران و متصرفات آسیایی روسیه تزاری چنان گستره ی حایل به میان آورده بودند، در نظر گرفتند.

در کتاب «حیات افغانی» که در سال ۱۸۶۵م به خنامه ی محمدحیات خان به زبان پارسی دری نوشته شده و در سال ۱۸۷۴ م به انگلیسی برگردانده شده است، حدود افغانستان چنین شرح داده شده است: «...مرز شمالی آن هندوکش است که آن را از ترکستان جدا می کند. در غرب آن ایران قرار دارد. جنوب آن بلوچستان است ... و در شرق بارود سند از پنجاب جدا شده است ... مساحت آن ۳۰۰ هزار میل مربع و نفوس آن حدود ۸ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر است ... هزاره [نیز] شامل افغانستان نیست.» (۶)

روشن است که این کتاب در هنگام دوره ی دوم امارت دوست محمد خان به رشته ی نگارش کشیده شده است. دوره ای که هنوز افغانستان محدود به

شهرهای کابل، جلال آباد، غزنی و پروان می گردید و شمال و هزارستان هنوز شامل گستره ی افغانستان نگردیده بود. در ص ۸ کتاب «افغانستان: گزیده ی مقالات»، مسکو، ۱۹۲۴ می خوانیم: «بایسته است، به هر حال، میان (مفهوم) افغانستان و افغان تفکیک قابل شد. افغان ها در بیرون قلمرو افغانستان زیست بوم دارند.

برعکس، در میان باشندگان افغانستان غیر افغان ها، زیستبوم داند. افغان ها عبارت اند از قومی که به زبان ویژه ی ایرانی سخن می گویند...»

در ص ۱۱ همین کتاب آمده است: «افغان ها به زبان پشتو یا پختو سخن می گویند که شاخه ای از زبان ایرانی است.

مگر در دربار امیر، سرشناسان و در عرصه ی نوشتاری و بازرگانی امروزه ی زبان پارس معاصر چیرگی دارد.»

در ص ۱۳ می خوانیم: «هرگاه بخشی از افغان ها در بیرون از قلمرو افغانستان زیست بوم دارند، از سوی دیگر، در خاک آن اقوام غیر افغان زندگی می کنند که از افغان ها از نگاه تیپ، زبان و خاستگاه فرق دارند.»

آن چه بسیار جالب است که حتی در دوره ی فرمانروایی امان الله خان بسیاری از باشندگان مناطق دورافتاده ی کشور به شمول مناطق پشتون نشین با نام افغانستان آشنا نبوده اند.

برای نمونه در ص ۱۹ کتاب ۱۹۲۴ می خوانیم: «شایان یادآوری است که درک یگانگی ملی یا سیاسی تا همین اکنون به آن پیمانیه در میان افغان ها دیده نمی شود که آن ها با سخن گفتن از میهن خود هیچگاه واژه ی افغانستان را به کار نمی گیرند و به نام های ناب بومی چنگ می اندازند.» (۷)

شمار کل گویندگان به زبان افغانی بنا به آخرین داده ها که در دسترس است (آمده در دانشنامه ی دایره المعارف اسلام)، تقریباً ۳۰۵ میلیون نفر تخمین زده می شود که از جمله دو میلیون آن در امارت افغانی زیستبوم دارند.» (۸)

در ص ۱۰۳ از قول Imperial Gazetteer of India می خوانیم: «با بزر، تنها نواحی زیستبوم قبایل اوغان در جنوب منطقه ی کابل را اوغانستان می خوانند.» (۹)

در ص ۱۱۲ آمده است: «افغانستان بخشی از ایران را تشکیل می دهد.» به هر رو، پشتون ها یا افغان ها، صرف نظر از همه چیز از اصیل ترین توده های ایرانی اند که با تاجیک ها و پارس ها از یک تیره و تبار و نژاد اند.

در ص ۲۶۴ جلد یکم کتاب سه جلدی «تاریخ شرق، خاورزمین در عهد قدیم»، چاپ پژوهشکده ی خاورشناسی

پژوهشگاه علوم روسیه، با ویرایش دکتر رباکوف، مسکو، ۲۰۰۰، در فصل شانزدهم زیر عنوان «کشورهای پشته ی ایران و جنوب آسیای میانه در...» می خوانیم:

«توده های ایرانی زبان فلات ایران مشتمل اند بر پارس ها، افغان ها، کردها، گیلانی ها، مازندرانی ها، بلوچ ها و ...»

افغان ها را توده های همسایه با این نام از اوایل قرون وسطی می شناسند. مگر نامی که خود آن ها خویش را بدان یاد می کنند، پشتون به ایران باستان «پرسو» (پارسو) می رسد. این نام تباری از میانه های نیمه دوم هزاره ی نخست میلادی برای مناطق زیستبوم کهن افغان ها در جنوب خاوری سرزمین افغانستان اکنونی اطلاق می گردیده است.»

از این نبشته ها چنین برمی آید که پشتون ها یکی از اصیل ترین و دیرین ترین تیره های ایرانی (پارسی) هستند و خاستگاه نام ایشان «پرسو» (پارسو) است.

با توجه به آن چه که در بالا آمد، می توان نتیجه گیری کرد: ۱. «افغانستان» به عنوان یک کلمه واسم مکان، پیشینه ی تاریخی داشته و در گذشته برای گستره ی پشتون نشین وابسته به مضافات استان پیشاور (بیشتر مناطقی که اکنون در ایالت پشتونخواه پاکستان اند) شماری از مناطق پشتون نشین کشور در حدود کوه های سلیمان اطلاق می گردیده است.

۲. شاید نخستین زیست بوم پشتون ها مستتک یا مستونگ است که اکنون در بلوچستان پاکستان واقع است.

در کل می توان گفت که افغانستان واقعی و راستین در گستره ی پاکستان قرار دارد و آن چه که امروز افغانستان خوانده می شود، هیچ ربطی به این نام ندارد.

۳. امپراتوری درانی که از سوی احمدشاه درانی بنیادگذاری شد، به این نام خوانده نمی شده است.

۴. کلمه ی افغانستان برای نخستین بار در آثار انگلیسی در اثر فورستر در ۱۷۹۷ برای بخشی از گستره ی پشتون نشین امپراتوری درانی به کار رفته است.

۵. این نام از سوی ایرانیان بنا به روال معمول از میانه های سده نوزدهم برای بخش هایی از سرزمین بازممانده از امپراتوری درانی به گونه ی غیر رسمی به کار رفته است.

۶. از روی کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس روانشاد محمود محمود ظاهر چنین برمی آید که برای نخستین بار کلمه ی «افغانستان» در متن پارسی قرارداد ۱۸۰۱ میان پارس و انگلیس به کار رفته باشد. این در حالی است که در متن انگلیسی این قراردادها چنین کلمه ای

به کار نرفته است. به گمان غالب روانشاد محمود اصل قرارداد ها را در دسترس نداشته و آن را از متن انگلیسی ترجمه نموده است. شاید ایشان برای آسانی کار و با بر سبیل عادت معمول ایرانی ها که هر سرزمینی را با پسوند «استان» یاد می کنند، کلمه ی «افغانستان» را به کار برده است.

۷. الفستون، «افغانستان» را نامی مناسب برای «سلطنت کابل» دانسته است و آن را در کتاب گزارش سلطنت کابل خود به کار بسته است. (۱۸۱۴). در این حال او می نویسد که این نام را شاید ایرانی ها بر سرزمین ایشان ها گذاشته اند. روشن است در آن برهه که الفستون کتاب خود را نوشته بود، هرات و مناطق شمال هندوکش شامل گستره ی سلطنت کابل نبوده است.

۸. در سال های ۱۸۳۲-۱۸۳۸ کلمه ی افغانستان برای سردار نشین های افغانی در آغاز در آثار انگلیسی و رفته رفته در آثار ایرانی، افغانی و پسان تروسی رواج یافته است.

۹. در نیمه ی نخست سده ی نوزدهم تا سال ۱۸۳۸ اطلاق «افغانستان» بر مجموع سردار نشین های افغانی بازممانده از امپراتوری درانی (هرات، قندهار، کابل و پیشاور) و نیز خان نشین های شمال مانند میمنه، بلخ، خلم، کتکز و ... که بیرون از قلمرو درانی بودند، در داخل سرزمین ما رواج نداشته و در اسناد رسمی به کار نرفته است.

۱۰. در اواخر دهه ی سوم این سده، دو، سه بار از سوی امیر دوست محمد خان، آن هم نه برای همه سردار نشین ها، بل تنها بخشی از آن که زیر فرمان خودش بوده، به کار رفته است.

جالب این است که دوست محمد خان پس از آن که انگلیسی ها کلمه ی افغانستان را در هند برای توصیف ولایات کابل و قندهار به کار بردند، این اصطلاح را کار گرفته است.

۱۱. در اسناد دیپلماتیک ایرانی، این کلمه در اواخر دهه ی سوم سده نوزدهم به کرات دیده شده است که در مفاهیم گوناگون به کار رفته است. گاهی برای توصیف همه ی سردار نشین ها و گاهی هم مانند مفهوم گذشته برای بخشی از منطقه ی پشتون نشین که شامل هرات و قندهار و کابل نمی شده است. مگر به هر حال عمومیت چندانی نداشته است.

۱۲. در آثار روسی گمان نمی رود که پیش از سال ۱۸۳۸ به کار رفته باشد. روس ها قطعاً تنها پس از انگلیسی ها این کلمه را به کار برده اند.

با این هم، باید در این راستا کار بیشتری انجام شود تا دیده شود که در کدام سند برای نخستین بار این نام و در کدام مفهوم به کار رفته است. با این هم اگر به قول ولودارسکی استاد کنیه، «افغانستان» باید برای نخستین بار در ۱۸۳۳ در روسیه به کار برده شده باشد. آن هم روشن نیست در چه مفهومی آن چه روشن است، با قطعیت می توان

گفت که شمال کشور و هرات نمی توانستند در آن هنگام داخل مفهوم افغانستان بوده باشد. چه، در همه آثار روسی و آسیای میانه ای از آن به نام «ترکستان جنوبی» یاد شده است که پسان ها «ترکستان افغانی» خوانده شد.

۱۳ این نام برای کشور مادر سیمای کنونی و در چهار چوب تقریبی مرزهای اکتونی پس از به امارت رسیدن شیرعلی خان در داخل کشور عام شد و پس از آن در همه ی اسناد دیپلماتیک (از جمله نامه شیرعلی خان عنوانی تزار روس) کاربرد پیدا کرد. در این حال هنوز در میان عوام شهرت پیدا نکرده بود.

این نام را تنها بر کابل و فندهار گذاشتند و در دوره ی امیر دوست محمد خان بار دوم، پس از گرفتن شمال هندوکش شامل آن شد و سرانجام هم در آخرین روزهای زندگانی امیر دوست محمد، خان هرات هم شامل آن شد.

۱۴ این نام برای نخستین بار در اوایل نیمه ی دوم سده ی نوزدهم به روی نقشه های سیاسی جهان برای کشور ما در سیمای اکتونی به کار برده شده است. این نام در نیمه نخست سده نوزدهم تنها در برخی از بخش های پشتون نشین گستره ی بازمانده از امپراتوری درانی کاربرد داشته است.

۱۵ مهندسی سیاسی ظهور چنین کشوری از سوی انگلیسی ها صورت گرفته بود که برای حفظ منصرفات هندی خود، نیاز داشتند میان منصرفات آسیای میانه ای روسیه ی تزاری و ایران منطقه ای حایل ایجاد کنند. از این رو، این نام را هم در واقع انگلیسی ها بر این کشور گذاشتند که بار نخست آن را الفگنستن آن را پیشنهاد نموده بود.

آن چه مربوط می گردد به مرزهای خاوری و جنوبی کشور، این مرزها به گونه ی نهایی با «کنوانسیون کابل» که نادرست در کشور به نام «معاهده دیورند» شهرت یافته است، به سال ۱۸۹۳ تعیین گردیدند. (۱۰) مرزهای شمالی و شمال خاوری کشور همین گونه از سوی انگلیسی ها و روسیه ی تزاری تعیین گردید. (۱۱)

همین گونه، مرزهای باختری کشور با ایران از سوی انگلیسی ها تعیین گردید. ۱۶ شماری از پژوهشگران چنین می پندارند که با توجه به پیشینه ی تاریخی و فرهنگی، این نام مصنوعی و تحمیلی است که بر یک کشور مصنوعی گذاشته شده است و نمی تواند معرف و بازتاب

گر کلیت هویت ملی و فرهنگی ما باشد و با گذشته ی پر بار ما پیوند ارگانیک ندارد و صرف نام بخشی از کشور است، نه کل آن که از سوی انگلیسی ها بنا بر دلایل سیاسی بر آن گذاشته شده است (آن هم نام سرزمینی را که اکنون بیرون از مرزهای آن قرار دارد که در سه مرحله بر این کشور گذاشتند، که در واقع یک نام صادراتی است) و رشته های ما را با گذشته ی تاریخی و فرهنگی ما و افتخارات ما و ارثیه ی بزرگ فرهنگی-تمدنی ما می برد و سردرگمی های بسیاری را

می آفریند.

از این رو، طبیعی ترین نام برای کشور ما «ایران خاوری» می باشد و بایسته است تا در آینده به این نام تغییر یابد.

۱۷ با توجه به این که افغانستان، در گذشته نام یکی از استان های سرزمین ایران بزرگ بوده و باشندگان آن، افغان ها (پشتون ها)، یکی از اقوام بزرگ ایرانی که زبان شان پشتو، یکی از زبان های شیرین ایرانی و خواهر زبان پارسی است، با سایر باشندگان این مرز و بوم هم ریشه، هم تبار، هم سرزمین، هم تاریخ، هم سرنوشت و همبود اند، این نام برای ما عزیز و گرامی است. باین هم، این نام را بسیاری از پژوهشگران برای کشور ما مناسب نمی پندارند.

روشن است خود پشتون ها ستنا خود را افغان نه، بل پشتون و سرزمین خود را «پشتونخواه» می خوانند.

افغان و افغانستان، نام هایی هستند که پارسی زبانان به آنان و سرزمین شان داده اند. (۱۲)

سرزمین افغان ها هر چند از دیدگاه جغرافیایی در گستره ایران واقع است، با آن هم از دیدگاه جغرافیای سیاسی در درازای تاریخ گاهی در گستره ی سیاسی هند و گاهی در گستره ی ایران بوده است.

به گونه ی مثال در عصر شاپور یکم ساسانی منطقه ی ایگان و شاپور مرز خاوری شاهنشاهی پهنوار ایران شناخته می شده است.

۱۷ بایسته به یک نکته ی بسیار مهم توجه داشته باشیم که در جهان مدرن، ما با مفاهیم نو سر و کار داریم.

نظام بین المللی معاصر بر «دولت های ملی» (کشور-ملت ها) استوار است.

کشور-ملت ها یا دولت های ملی بر دو اصل قلمرو (سرزمین) و حاکمیت ملی استوار اند. تجربه ی ملت سازی و دولت سازی در اروپا گواه بر آن است که بر خلاف اروپا که در آن نخست ملت ها شکل گرفتند و سپس دولت ها را تشکیل دادند، در آسیا این روند وارونه

و بازگوه روندی معکوس را پیمود، یعنی نخست کشورها را ساختند و سپس آن را وارد گود ملت سازی مصنوعی گردانیدند. در کشور ما مفاهیم مدرن در دوره ی فرمانروایی حبیب الله خان با بازگشت محمود طرزی از ترکیه به گونه ی نیم بند وارد گردید.

سپس در دوره ی امان الله خان پس از انقلاب کبیر در روسیه، راه افتادن جنبش خلافت در هند و جنبش مشروطیت در ایران بیشتر مطرح گردید.

با توجه به اینکه افغانستان درست در دوره ی امان الله خان بود که چونان یک کشور مستقل تبارز نمود، می توان گفت که پیش از آن در گردونه ی نظام جهانی

چونان یک کشور به مفهوم مدرن آن جایگاهی نداشته است. ۱۸ به هر رو، چیزی که از دیدگاه تاریخی روشن است، این است که نام افغانستان بر

کشوری که در نیمه ی سده ی نوزدهم در بخشی از سرزمین خراسان (ایران شرقی) ساخته شد، گذاشته شد، یک گزینش طبیعی نبوده است که خود باشندگان این سرزمین بر آن گذاشته باشند، بل نامی است که انگلیسی ها با توجه به منافع و مطامع استعماری خود بر آن گذاشته اند.

یعنی در واقع نام جزئی است که بر یک کل گذاشته شده است.

این نام، یعنی افغانستان، به باور بسیاری از کارشناسان، پیچیدگی هایی را از دیدگاه فرهنگی و تاریخی آفریده و همه ی پیوندهای ما را با گذشته ها گسیخته است.

به گونه ی نمونه، درست نخواهد بود، هرگاه بگوییم زرتشت پیامبر افغانی یا مولانا و فردوسی و ... سخنوران افغانی اند.

از سویی هم بحران هویتی به میان آورده است. چه، هرگاه بپذیریم که افغان نام یک قوم است، افغان خواندن اقوامی چون ازبیک، ترکمن، قرغیز، تاجیک، هزاره و... از سوی بسیاری از کسان مربوط به این اقوام پذیرفتنی نیست. با این همه، تغییر نام افغانستان به «ایران خاوری» یا «خراسان» در اوضاع و احوال اکتونی دشوار است و هنوز زمینه برای آن فراهم نگردیده است.

در فرجام باید گفت که این اندیشه که گویانام کشور ما در گذشته خراسان و پیش از آن آریانا بوده است، از ریشه ی نادرست است.

زیرا خراسان و آریانا (که نام یونانی گستره ی آریاها است) هر دو نام یک سرزمین است، در حالی که افغانستان نام یک کشور نو است.

روشن است میان یک کشور چونان یک واحد سیاسی و یک گستره ی جغرافیایی تفاوت بسیار هست که در این ادعا به سنجش گرفته نشده است.

ناگفته پیداست که همه تاریخ سازی ها و تاریخ پردازی های رنگارنگ، آگاهانه یا ناآگاهانه این هدف نامقدس استعماری را آماج دارند تا میان کشورهای هم سرنوشت، هم فرهنگ، هم سرزمین، هم تاریخ، هم تبار و هم زبان افغانستان و ایران و دیگر کشورهای هم سرزمین گستره ی ایران بزرگ جدایی تاریخی بیندازند و باشندگان این سرزمین های پرگهر را از سبیده دم تاریخ نسبت به یکدیگر بیگانه بنمایند.

پی نوشت ها:

۱. تعلیقات بر حدود العالم من المشرق و المغرب، تهران، ۱۳۷۲
۲. تهذیب و تلخیص دکتر زریاب،

انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۵
Henry George Raverty. ۳
Notes on Afghanistan and
Baluchistan. Lahore
۲۰۰۱

۴. تذکره الملوک، نوشته ی میرزا اسمع، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۸

۵. نام این شخص در منابع ایرانی محمد حسین قلی خان و در منابع روسی حاجی حسین علی یاد گردیده است.

۶. Mohammad Hayat Khan. Afghanistan and its Inhabitants (Hayat-i-Afghan Translated by Henry (۱۸۶۵).
Lahore. (۱۸۷۴). ۱۹۸۱.

۷. لیلیان هیلتون، نویسنده ی انگلیسی کتاب «دختر وزیر» نشان می دهد که حتی در زمان عبدالرحمان کلمه «افغان» به همه ی باشندگان این کشور اطلاق نمی شد. او در مقدمه این کتاب می نویسد: «جالب ترین اتفاقات زندگی من در آن جا از منابعی سرچشمه می گیرد که اصلیت افغان ندارد».

۸. نفوس کشور در دوره ی فرمانروایی امان الله خان نزدیک به ۵ میلیون نفر تخمین زده می شد. از این رو می توان گفت که پشتون ها در آن برهه نزدیک به ۴۰ درصد باشندگان را می ساخته اند. در نیمه ی دوم سده بیستم نیز بسیاری از پژوهشگران از جمله روانشاد غبار و روانشاد فرهنگ همین چهل درصد را در کتاب های خود آورده اند. مگر کنون با توجه به تلفات سنگین سال های دهه ی ۸۰ سده ی ۲۰ و دهه ی نخست سده ی ۲۱، مهاجرت های بی بازگشت بی در پی، این میزان تا ۳۰ درصد کاهش یافته است.

۹. Annette S. Beveridge. The Memoirs of Babur () voll ۲, ۱۳۳۲, Index, ۳, ۸۶۸, ۳۳۱.

۱۰. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به کتاب: «دیورند: پایان خط نزدیک می شود- میخ آخر بر تابوت تابوی دیورند»، عزیز آریانفر، کلن، ۲۰۱۱.

۱۱. ای. ار رحمتف در مقاله «سرچشمه های مسایل تباری-گستره ی افغانستان» در کتاب «مسایل مدرنیزاسیون و امنیت کشورهای آسیای مرکزی و روسیه در واقعیت های نو جیوپولیتیک»، مواد و مدارک کنفرانس علمی بین المللی، دوشنبه، ۹ نوامبر ۲۰۱۰ چاپ دانشگاه سللاوی روسی- تاجیکی تحقیقات

۱۲. این امر، بیخهی طبیعی است. برای نمونه، همین اکنون آلمانی ها کشور آمریکا را Vereinigte Staaten von Amerika، پارسی زبانان، USA را ایالات متحده آمریکا، فرانسوی ها آن کشور را اتازونی و روس ها به گونه مخفف (سه. ش. ا) می خوانند. همین گونه، کشور چین را روس ها (کتیای) و انگلیسی ها «چاینا» و تاجیکستانی ها «ختای» می خوانند که نظور همان «ختن» تاریخی است.

آلمانی ها خود، کشور شان را «دوچ لند» می نامند. در حالی که فرانسوی ها آن را آلمان، انگلیسی ها جرمنی و روس ها «گرماینا» می خوانند.

هرگاه اراده کنید ، می توانید از لینک زیر کتاب های گوناگون را دانلود کنید :

<http://download-ketab.blogfa.com>

گردآوری و ویرایش: آرمان جاویدان

آذری، کرد، لر، بلوچ، عرب زبان، فارس زبان و... همه و همه برابر، برادر و ایرانی هستیم



بافغانستان این نوشته دیگران، همسایگان را نیز آگاه کنید

آذربایجانی زرد پوست (تُرک) نیست ، تُرک زبان (شده) است